

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مطالب جلسه پنجشنبه ۸۶/۱/۲۳

آیات مورد بحث

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»

عرض شد جمله اول از جمل چهارگانه این سوره مبارکه مربوط به عمل قلبی و باطنی است که این ترتیب به ما دستور می‌دهد که اگر خواستیم انسان واقعی بشویم اولین گام این است که از باطن شروع کنیم. ایمان به حقیقت‌ها و واقعیت‌ها از جمله خدای متعال که اصل الحقایق است. ما می‌دانیم که امور قلبی اموری نیستند که انسان تعبداً بتواند دریافت کند و یا بر خودش تحمیل کند؛ مقدمات تکوینی دارد و با توجه به آن مقدمات و تحقق بخشیدن به آن‌ها نهایتاً به ایمان و باور می‌رسد.

انسان از صبح تا غروب می‌تواند دقت کند که در کنار حوادث یک حقیقت نامرئی را لمس بکند که در اعمال و کارهای فیزیکی انسان نقش دارد. بسیاری از مواقع انسان می‌بیند چیزی که به تعبیر انسان‌های طبیعی، سبب است از برای یک اثر، موثر واقع نمی‌شود. گاهی برعکس سببی برای پیدا شدن یک حادثه و اثری وجود ندارد ولی آن حادثه و اثر محقق می‌شود. این تعبیرات در ضمن دعا‌های رسیده از اهل‌البیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در مورد معرفت حق تعالی و شناخت او وارد شده است. توجه پیدا کردن به این دو مورد استثناء در قانون تکوینی و طبیعی، انسان را منتقل می‌کند به این‌که غیر از این اسباب، موجود دیگری هست که موثر است؛ آن موجود که حاکم و چیره بر قانون طبیعی است خدای متعال است که به اراده خودش سبب را از موثریت می‌اندازد تا بدون سبب تکوینی و طبیعی، مسبب را به وجود آورد.

این مقدار احساس با به کار گرفتن توجه در حوادث و رویدادهای زندگی، انسان را به این مقدار از خدانشناسی و خداباوری می‌رساند؛ نیازی به دانشگاه و حوزه علمیه ندارد ولی شرطش این است که انسان تمرکزش را به کار ببرد و در مواردی که با رویدادهایی برخورد می‌کند که غیر از ظاهرشان چهره باطنی هم دارند، از چهره باطنی آن‌ها این برداشت را بکند.

این در همه انسان‌ها هست؛ چه انسان‌هایی که بالفعل خداپرست باشند و چه انسان‌هایی را که بالفعل خداپرست نباشند. در ثلث سوم قرآن کریم، چندین بار این جمله تکرار شده است که خدای متعال به پیامبرش می‌فرماید اگر از این گروه از مردم خدانشناس سوال کنی که این آسمان‌ها و کرات را که خلق کرده است «لیقولن الله». اگر سوال کنی «مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» اگر سوال کنی «مَنْ خَلَقَ الْجِبَالَ»، اگر سوال کنی «مَنْ خَلَقَ الْبَحَارَ» همه‌اش «لیقولن الله». همان‌هایی که مشترک و بت‌پرست هستند. آن قدر وجود حق تعالی روشن است که کسی رویش نمی‌شود بگوید که لات و عزی و هبل خالق این‌ها هستند. یعنی فطرتشان نمی‌تواند غیر از این داوری باطنی خودشان چیزی بر زبان جاری کند.

با این مقدمات فطری، انسان به خداباوری می‌رسد. این‌جا تعبیر به ایمان صحیح است. این باور باطنی هم مراتبش مختلف است، گاهی فقط در مغز می‌ماند، مثل پزشکی که باور کرده است کشیدن سیگار برایش ضرر دارد اما باز هم

می‌کشد. گاهی آن قدر قوی است و مشرف بر همه اجزاء و اعضاء بدن که اثرش در همه جا ظاهر می‌شود. چشم و گوش و زبانش الهی می‌شود، دست و پایش الهی می‌شود.

یک مثال تازه از آب گرفته برایتان بزنم. در سال ۸۵ یک هواپیمای ظاهراً ارتشی صبح می‌خواست پرواز کند از تهران برود به چابهار، آمدند دیدند که آن آمپرهایی که نشان می‌دهد وسایل داخلی هواپیما صحیح و سالم است و کار خودش را انجام می‌دهد یا نه، بعضی‌هایش خراب است. آن خلبان خوبی که روز قبلش هم این را برده بود گفت من نمی‌روم خلبان دوم را آوردند، این هم آمد نگاه کرد گفت این مشکل فنی دارد، من هم نمی‌روم. سومی را هم آوردند گفت من نمی‌روم، کار به جایی رسید که آقایان مافوق الزام کردند خلبان دیروزی را که شما حتماً باید این هواپیما را پرواز بدهی و بروی چابهار. شاهد مثال این جاست. اگر این خلبان مرگ را مثل این هواپیما که دارد به چشمش می‌بیند، می‌دید که اگر پرواز کند می‌میرد، به پنج سال زندان می‌ساخت و این هواپیما را پرواز نمی‌داد. این نشانه اختلاف مراتب باورهای باطنی است. از نظر علمی باور داشت ولی این باور در تمام وجودش رسوخ و نفوذ نکرده بود. این خلبان دید این هواپیما خطرناک است ولی دیدش صددرصد نبود.

در اواخر خطبه شعبانیه، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشغول خواندن خطبه و معرفی ماه مبارک رمضان است و عظمت شأن این ماه، تقریباً دو سوم خطبه که گذشته است، نگاه می‌کند به صورت مبارک امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه، در حالی که گریه‌اش گرفته است. امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه عرض کرد که "ما یبکیک یا رسول الله" چرا گریه می‌کنید؟ برحسب نقل آن بزرگوار فرمود "یا علی کانی بک و انت تصلی لربک قد انبعث اشق الاولین والاخرین شقیق آقر ناقه ثمود". دید را ببینید. صحبت علم نیست ها، مثل این که برابر چشمش است. مثل این که من دارم شما را می‌بینم در حالی که برای خشنودی خدای خودت نماز می‌خوانی. شقی‌ترین مردم راه افتاده است که بیاید. دارم این حال را می‌بینم که آمد، شمشیر را زد، سر دو نصف شد رسید به مغز.

این که گفته می‌شود جناب‌عالی از علما هستید یا بنده از علما هستم از باب تنگی قافیه است. قربانشان برویم ما. فرمودند "نحن العلما" ما چهارده نفر علما هستیم که نسبت به هر پدیده‌ای در جهان هستی مثل این که با چشم سر داریم لمس می‌کنیم، آن هم دور از اشتباه و خطا چون عصمت داریم. دیدها باید این‌طور باشد تا آن بیننده و ادراک‌کننده را بشود گفت که عالم است.

ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه برحسب نقل به محمد حنفیه فرمود که اگر تمام خاندان من هم از این سفر منصرف بشوند من خواهم رفت. استاد بزرگوار ما در جماران فرمود اگر همه مردم برگردند، به اندازه‌ای که تا پشت حسینة جماران بیایند و شعار بدهند بگویند مرگ بر خمینی من روی حرفم ایستاده‌ام. از فکر و تشخیص و نظرم بر نمی‌گردم. مومن باید دیدش این‌طور باشد، یعنی ایمانش باید آن قدر قوی باشد که آثارش را آن ایمان باطنی در چشم و گوش و دست و پا و کردار و رفتار و اخلاق صاحبش نشان بدهد.

انسان مومن باید یقین داشته باشد به گونه‌ای که اگر همه دنیا را روی سرش خراب بکنند دلش تردید پیدا نکند، نگفتم تقیه نکندها، دلش تغیر نکند، نگوید شاید ما تا حالا اشتباه می‌کردیم حق با این اکثریتی است که دارند چپ

و چول می‌روند. اینی که ما داریم می‌رویم راه راست نیست با این که امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه فرمود که این راهی که می‌بینی خیلی خلوت است دور و برت را نگاه می‌کنی به تعبیر من کسی را نمی‌بینی شما را به وحشت نیندازد که خیال کنی راه را اشتباه آمدی، این نوع تفکر برای کسی است که باور باطنی‌اش به صددرصد نرسیده است، رسیده باشد دیگر برگشت درش نیست.

اگر کسی ایمانش، ایمان مطلق بود نه نسبی، نه فقط آخرتش درست است، بلکه دنیایش هم درست است. انسان صاحب ایمان یعنی صاحب باوری که حقایق وجود دارد و آثارش هم به دنبالش است و انسان به هر دستی بدهد از آن دست هم پس می‌گیرد، خلاف نمی‌کند. این ربطی به دین ندارد، ممکن است قیامت را قبول نداشته باشد. تا وقتی که هست درست عمل می‌کند. نتیجه این می‌شود که دایره شمول کلمه عمل صالح آن قدر وسیع است که کارهای دنیایی را هم می‌گیرد. چه کسی؟ کسی که اهل ایمان و باور است. حقایق نامرئی را صد درصد باور کرده است. هر نوع کاری دستش بدهند، بالای سرش بایستند یا نایستند، مهندس ناظر برایش بگذارند یا نگذارند، صحیح انجام می‌دهد. معنی عمل صالح نماز نیست، نه نماز شب منظور است نه نماز روز. مفهومش خیلی وسیع است. آن قدر وسیع که به درد کشورهای کمونیستی هم می‌خورد.

خوب، انسانی که این قدر روشن شده باشد باطنش و باور کرده باشد حقایق نامرئی را، شکی نیست که آن باورها اجازه نمی‌دهد این انسان درجا بزند، می‌گوید می‌توانی برو بالاتر، یک پله، دو پله، سه پله، تا می‌رسد به معرفت حق تعالی و قیامت و آثار وضعی کارهایی که انسان می‌کند.

ما خیال می‌کنیم که این سوره مبارکه عصر، مربوط به این‌هایی است که مثلاً نماز یا قرآن می‌خوانند، باید قرائتشان را درست بخوانند، وضویشان درست باشد، قبله را درست بایستند، نه، دامنه‌اش خیلی وسیع است. عمل شایسته در هر جایی متفاوت است. اگر من بیماری‌ای پیدا کردم که پزشک گفت باید نمازت را نشسته بخوانی، ایستاده بخوانم نماز نخوانده‌ام. خدای متعال می‌گوید این عمل، عمل صالح نیست.

وقتی که علی بن یقین به حضرت کاظم سلام‌الله‌علیه می‌نویسد که شما که پیغام فرستادید من وضویم را مثل این‌ها بگیرم تا کی این‌طور؟ حضرت جواب دادند که تا اطلاع ثانوی وظایف‌ها این است. از وقتی که من به تو گفتم مثل آن‌ها بخوان، تکلیف الهی‌ات این است که مثل آن‌ها بخوانی. اگر خلاف بکنی مقصر هستی. اگر گفتند روزه نگیر، روزه گرفتم خلاف شرع و خلاف عقل کردم. یعنی اگر عادل بودم با این روزه گرفتن فاسق شدم تا توبه کنم. این دین، دینی هست که شایستگی عرضه به جهان هستی داشته باشد. اشتباه می‌کنیم خیال می‌کنیم دین برای یک اقلیتی است که بیکار باشند، مسجد هم به آن‌ها نزدیک باشد و قرآن هم خوب بتوانند بخوانند.

مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد به پدر بنده می‌فرمود آقای میرزا ما دست‌هایمان را گذاشته‌ایم روی چشم‌هایمان می‌گوییم خدایا تو کجا هستی که ما می‌خواهیم تو را ببینیم؟ خدا هم حکمتش تعلق نگرفته است بگوید ای بیچاره، دستت را بردار تا فرمایش حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه را باور کنی که به آن شخصی که سوال کرد جای خدا کجا است فرمود تو به من بگو که خدا کجا نیست تا من جایش را به تو بگویم.

یهودی‌ها به پیامبر اسلام ایراد می‌گرفتند، می‌گفتند که پیامبر ما عصا داشت، اژدها داشت، پیامبرهای گذشته چکار می‌کردند شما که ادعای پیامبری می‌کنی هم این کارها را بکن، خدا می‌فرماید این‌ها دروغ می‌گویند، بهانه

می‌گیرند، این کار را هم اگر بکنی این‌ها ایمان نمی‌آورند. گاهی از اوقات انسان محکوم و مقهور غرایزش شده است و بهترین مقلد شده است برای این دو مرجع تقلید، یکی غضب، یکی شهوت. نمی‌تواند راه دیگری برود. این حرف‌هایی که می‌زند به قول قرآن حرف می‌زند. «انها کلمة هو قائلها» حرف می‌زند. اول انسان باید یک طبیعت معتدل در خودش ایجاد کند، طبیعتی که اختیارش از دست عاقله خارج نشود. هنوز هم در این مرحله صحبت خدا نیست‌ها. آن وقت شروع کند به تحقیق کردن، شروع کند به دقت کردن، متمرکز بشود در حوادث و وقایعی که رخ می‌دهد در این دنیا. ببیند غیر از ظاهر این قضایا چیز دیگری هم می‌بیند یا نمی‌بیند.

«ان الانسان لفي خسر» چطور همه انسان‌ها در زیانند؟ برای این که مثل این انسان‌ها مثل پسر حاجی‌ای است که پدرش یک میلیارد داده است دستش. رفته یک جایی نشسته است صبح را ظهر کرده است و هیچ کاری نکرده است، از این یک میلیارد پول برداشته است به-شاگردی که آورده گفته است برو دو دست چلوکباب بگیر فعلاً بخوریم تا ببینیم عصر چه می‌شود. باز عصر هم به جای این که برود دنبال کار، نشسته است و یک خورده خوابیده و یک خورده نشسته و یک مقداری تخمه شکسته است و باز شبش را هم همین کار را کرده است. هی خردخرد از این سرمایه خورده است و چیزی جایش نگذاشته است. انسان هم همین‌طور است. خدای متعال قوه داده است، بنیه داده است، گوش و چشم و مغز داده است، این‌ها سرمایه‌هایی است که اگر صرف عمل صالح، کار مفید به درد دنیا بخور، به درد مردم و خلق‌الله بخور کردی با این سرمایه کار کردی. اگر نکردی ظهر شده است از همین سرمایه برداشتی یک دست چلوکباب خوردی، کم می‌شود از آن. «الا الذين آمنوا» مگر کسی یک باطن استوار و پر از باورها داشته باشد این کار کند، کار دنیایی می‌کند کار خوب می‌کند، کار غیر دنیایی می‌کند کار خوب می‌کند. همین باورها او را به خدا می‌رساند. او را معتقد به قیامت می‌کند.

الان خدای متعال اراده کرده است که من را از صحبت کردن عاجز نکند، یک دقیقه بعد انسان عاجز می‌شود. یک سکتۀ مغزی می‌کند، تمام شد. پیش از این که این حوادث برای انسان رخ بدهد آدم خودش را در برابر حق تعالی عاجز ببیند و اعتراف به ناتوانی‌اش بکند که کار به این جا نکشد.

شنیده‌اید که شب دهم محرم الحرام سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه فرمود که هر کس میل به قرائت قرآن، نماز، ذکر دارد، این یک شب بیش‌تر از زندگی ما باقی نمانده است، بروید دنبال آن کارهایی که خیلی دوست دارید. عمل صالح همینی نبوده که ایشان فرموده است؟ این عمل صالح برای اصحاب بوده است. حضرت ابوالفضل سلام‌الله‌علیه هم عمل صالحش این است برود در خیمه‌اش نماز بخواند؟ آقا فرمود برادر! شما هم دور خیمه‌ها بگرد. حفاظت از خیمه‌ها کن. دور گشتن و نظارت ایشان از لحاظ روانی باید طوری باشد که بچه و بزرگ ببینند که عمو نخوابیده است و سراغ نماز و ذکر هم نرفته است. فقط از لابه‌لای این خیمه‌ها رد می‌شود و دور خیمه‌ها را نگاه کند.

آن‌هایی که این کار از شان ساخته نیست عمل صالحشان نماز مستحبی و قرائت قرآن است. آنی که بالاتر از این کارها از شان ساخته است، آن هم به صورت انحصار، این آقا است. چقدر خوب است شیعه فرهنگ یافتن عمل صالح را از امامان خودش بیاموزد. آن شب را حضرت ابوالفضل سلام‌الله‌علیه با اطاعت از امام زمان خودش انجام وظیفه کرد. یک شعری هم در روز عاشورا نسبت به ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه دادند که بعد از شهادت ابوالفضل فرمود "اليوم نامت اعين بك لم تنم و تسحرت اخري و عز منامها" یعنی برادر من، حالا که روی خاک افتادی، آن

چشم‌هایی که دیشب از ترس تو خواب نداشتند، دیگر امشب آسوده می‌خوابند و آن چشم‌های دیگر امشب از بیم دشمنان تا صبح خواب ندارد.